



## رهیافتی نو بر ترجمه‌های نهج البلاغه در پرتو تحلیل مؤلفه‌های معنایی واژگان

رسول فتیح مظفری<sup>۱</sup>، سید مهدی مسبوق<sup>۲\*</sup> و مرتضی قائمی<sup>۳</sup>

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۵/۰۷

### چکیده

از جمله شیوه‌های جدید دستیابی به معانی واژگان که از زمان پیدایش آن در دانش معنی‌شناسی دیری نمی‌گذرد، فرآیند تجزیه و تحلیل مؤلفه‌های معنایی واژگان است. در این روش، برای پی بردن به ماهیت دقیق و همچنین تفاوت‌های معنایی بین واژگان به نسبت هم‌معنا، اجزا و آحاد تشکیل‌دهنده معنای یک واژه مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد و با تبیین تفاوت‌های موجود بین آحاد معنایی مختلف، علاوه بر دستیابی به معنای دقیق، ظرافت‌ها و تفاوت‌های معنایی بین واژگان مترادف نیز کشف خواهد شد. مطالعات کنونی ترجمه، در صدد آن است تا با کاربست نظریه‌های جدید معنی‌شناسی در حوزه ترجمه، راه‌گشای مترجمان و ترجمه‌پژوهان برای تحقق تعادل ترجمه‌ای باشد. جستار حاضر کوشیده ضمن معرفی این روش به عنوان رویکردی نوپا در حوزه معنی‌شناسی، با روشی توصیفی - تحلیلی به نحوه برابری واژگان بر مبنای تحلیل مؤلفه‌ای بپردازد. بدین منظور با انتخاب پنج ترجمه فارسی از خطبه‌های نهج البلاغه شامل ترجمه‌های آقایان جعفری، دشتی، شهیدی، فقیهی و فیض الاسلام به واکاوی عملکرد مترجمان در شیوه ترجمه شماری از واژگان نشان‌دار نهج البلاغه و شیوه انتقال مؤلفه‌های معنایی چنین واژگانی پرداخته‌ایم. برآیند این جستار حاکی از آن است که توجه ناکافی به آحاد تشکیل‌دهنده معنای یک واژه، افزون بر این که در انتقال سبک و ایدئولوژی نویسنده تأثیر سوئی برجای می‌گذارد، زمینه‌ساز برابری غیردقیق واژگان نیز خواهد شد.

**کلیدواژه‌ها:** تحلیل مؤلفه‌ای معنا، آحاد معنایی، ترجمه‌های نهج البلاغه.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا

۳. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا

\*: نویسنده مسئول

### ۱. مقدمه

یکی از راه‌های صورت‌بندی یا روشن ساختن مطلق روابط مفهومی میان واژگان، استفاده از تحلیل مؤلفه‌ای است. همان‌گونه که از نام این کار پیداست، منظور از آن، تحلیل مفهوم یک واژه بر حسب اجزای تشکیل دهنده‌اش است. چنین روشی در مباحث فلسفی در باب زبان، قدمتی دیرینه دارد، هر چند تنها اخیراً به صورت گسترده‌ای در میان زبان‌شناسان به‌کار آمده است. «اصطلاح دیگری که معادل تحلیل مؤلفه‌ای به کار می‌رود، تجزیه واژگانی<sup>۱</sup> است» (لاینز، ۱۳۹۱: ۱۵۳).

در این روش، معنای واژگان به عنوان یک واحد کل، مورد تحلیل قرار گرفته شده و به آحاد و عناصر تشکیل‌دهنده معنایی تجزیه می‌شوند. از این روش تحلیل می‌توان به عنوان رویکردی در معنی‌شناسی و همچنین مطالعات ترجمه و گفتمان کاوی استفاده نمود. این شیوه که مبتنی بر شکاف مؤلفه‌ها و آحاد سازنده معنای واژگان است، نقش حائز اهمیتی در شناخت اختلاف موجود بین واژگان ظاهراً مترادف دارد؛ گذشته از این، با کاربست این روش در شناخت معنای واژگان زبان مبدأ، می‌توان نگرشی ژرف‌تر به مقوله معادل‌یابی واژگانی داشت و در آخر این که این شیوه کمک خواهد نمود تا با شناخت واژگان نشان‌دار از واژگان خنثی، با نوع ایدئولوژی و نگرش صاحب اثر و متکلم در رویکرد گفتمان‌کاوی اثر آشنا شد.

### ۱-۱. بیان مسئله

در این جستار خواهیم کوشید تا با تحلیل و مقایسه واحدهای معنایی برخی واژگان خطبه‌های نهج‌البلاغه با معادل‌های فارسی آن، میزان برابری مؤلفه‌های هر دو واژه را مورد ارزیابی قرار دهیم. در این راستا، با روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای، ضمن ارائه برخی مفاهیم مرتبط با حوزه تجزیه مؤلفه‌های معنایی و ارتباط آن با فرآیند ترجمه، عملکرد پنج ترجمه فارسی شامل ترجمه‌های دشتی، شهیدی، فقیهی، جعفری و فیض‌الإسلام را از خطبه‌های نهج‌البلاغه مورد کاوش قرار خواهیم داد و از این رهگذر می‌کوشیم که به پرسش‌های زیر پاسخ گوئیم:

- ۱- تجزیه‌ی آحاد و مؤلفه‌های معنایی چه نقشی در تحقق تعادل ترجمه‌ای ایفا می‌کند؟
- ۲- بازتولید آحاد معنایی واژگان زبان مبدأ در ترجمه تا چه میزان امکان‌پذیر است؟
- ۳- بر اساس شواهد ارائه شده، عملکرد مترجمان در بازشناخت و انتقال مؤلفه‌های معنایی واژگان زبان مبدأ چگونه است؟

### ۱-۲. پیشینه پژوهش

در باب تأثیر تحلیل مؤلفه‌ای معنای واژگان در شناخت بهتر معنا و خصوصاً تفاوت‌های معنایی، پژوهش‌های فراوانی به انجام رسیده است که می‌توان به مقاله‌ای تحت عنوان «نقد ترجمه‌های الهی قمشه‌ای، فولادوند و خرمشاهی از قرآن بر اساس تجزیه بر آحاد واژگانی» اثر (رضا امانی)، منتشر شده در دو فصلنامه پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی سال (۱۳۹۳) اشاره نمود که نویسنده، به بررسی مؤلفه‌های

معنایی واژگان «ریب، ذیح و خشية» در سورة بقره پرداخته و سپس به ارزیابی عملکرد مترجمان یاد شده در این خصوص پرداخته است. علاوه بر آن می‌توان به مقاله‌ی «نشان‌داری در معنی‌شناسی و مسأله مؤلفه‌های معنایی» اثر (کوروش صفوی)، منتشر شده در مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه کرمان سال (۱۳۷۰) اشاره نمود که در این جستار نیز، نویسنده به تحلیل و واکاوی نظریه‌ی تجزیه‌ی مؤلفه‌های معنایی پرداخته و به برخی کاستی‌های کاربرد این شیوه اشاره نموده و سپس مقوله‌ی نشان‌داری واژگان را مورد دسته‌بندی قرار داده است. از جمله پژوهش‌های دیگر مرتبط با این حوزه می‌توان به مقاله‌ی «بررسی ساختواژی و معنایی پسوند «گر» در زبان فارسی» اثر (گیتی تاکی و دیگران)، منتشر شده در فصلنامه‌ی مطالعات زبان و گویش‌های غرب ایران، سال (۱۳۹۲) اشاره نمود که نگارندگان در این جستار، به تبیین معنای پسوند «گر» در زبان فارسی بر اساس نظریه‌ی معنی‌شناسی واژگانی "لیبر" پرداخته‌اند. گفتنی است نظریه‌ی "لیبر" نیز بر پایه‌ی تحلیل معنای واژگان بر اساس تجزیه‌ی آحاد معنایی واژگان استوار است. با توجه به این که این جستار، در پی پیوند این نظریه معنی‌شناسی با مطالعات ترجمه بوده و از آن به عنوان ابزاری برای تحلیل و نقد برخی واژگان نهج‌البلاغه استفاده نموده است؛ از این‌رو این پژوهش، در نوع خود تازه به‌شمار می‌رود.

### ۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

در مطالعه و تحلیل روش‌های ترجمه و همچنین مباحث مربوط به دستیابی به تعادل ترجمه‌ای در متن، از پژوهش‌های زبان‌شناختی و بنیادهای معنی‌شناسی بی‌نیاز نیستیم. در واقع رسالت مطالعات معنی‌شناسی همان‌گونه که از نام آن پیدا است، تلاش در جهت دستیابی به زیر و بم معانی واژگان و طرح تحولات معنایی حوزه‌ی واژگان در ساختارها و بسترهای مختلف است. با توجه به اینکه در حوزه‌ی تعادل ترجمه‌ای، فرایند معنایی واژگان جزء اصول زیربنایی تعادل ترجمه‌ای به‌شمار می‌رود، در نتیجه با کاربردی نظریه‌ی تجزیه‌ی مؤلفه‌های معنایی، می‌توان با کالبدشکافی معنای واژگان زبان مبدأ، به دو مقصود نائل شد؛ نخست اینکه از واحدهای تشکیل دهنده معنای واژگان مطلع شد و در وهله‌ی دوم می‌توان در نقد ترجمه‌ی یک اثر، میزان انتقال واحدهای معنایی را به زبان مقصد مورد سنجش قرار داد. این فرآیند به مترجمان کمک خواهد نمود تا در انتخاب واژگان معادل، دقت بیشتری اعمال نمایند. پژوهش حاضر در صدد بیان سازوکار این نظریه در حوزه‌ی برابری دقیق واژگانی و همچنین نقد ترجمه یک اثر است.

### ۲. روش تحلیل مؤلفه‌های معنایی

یکی از روابط ساختاری که معنی‌شناسان ساختگرا به عنوان مبنای روش‌شناختی کار خود انتخاب نموده بودند، نوعی رابطه‌ی تشابه معنایی است که در سال‌های دهه‌ی (۱۹۵۰) و اواخر دهه‌ی (۱۹۶۰) به عنوان تحلیل مؤلفه‌ای شناخته شد. این نوع رابطه‌ی تشابه معنایی، اصولاً بر پایه‌ی کالبدشکافی معنای واژگان و

تقسیم‌بندی پیکره‌ی معنایی آن به اجزای کوچک‌تر خلاصه می‌شود. یکی از مهم‌ترین شیوه‌های ارزیابی تحلیل ترجمه‌های متفاوت از یک اثر، بررسی واژه‌های زبان مبدأ از منظر تجزیه بر آحاد معنایی است. در این شیوه، ناقد نخست به واکاوی عناصر تشکیل‌دهنده‌ی معنای یک واژه پرداخته و در وهله‌ی دوم، به چگونگی ارجاع تمام آحاد و مؤلفه‌های واژه‌ی زبان مبدأ در زبان مقصد می‌پردازد. دلیل این امر آن است که در همه زبان‌ها، واژگان مترادف زیادی وجود دارد که در برخی از آحاد معنایی با یکدیگر مشترک هستند و آنچه که باعث تمایز بین این واژگان می‌شود، ممیزه‌های خاص معنایی است که عدم انتقال چنین ممیزه‌هایی در ترجمه یک واژه، موجب خدشه‌دار شدن اصل امانت در ترجمه می‌شود.

این رویکرد معنی‌شناختی در سال (۱۹۶۳) مورد توجه افرادی همچون کتز<sup>۱</sup> و فودر<sup>۲</sup> قرار گرفت تا آنجا که این دو در سال (۱۹۶۳) در مقاله‌ای مشهور با عنوان «ساخت نظریه معنایی»، گذر نظری تحلیل مؤلفه‌ای را از قالب ساختارگرا به چارچوب زایشی ممکن ساختند. «معنی‌شناسی کتز، در حکم رویکردی تازه در معنی‌شناسی واژگانی، از روش توصیفات صوری ساختگرایی بهره می‌برد. کتز و فودر به کمک نمونه‌ای، مسیر تحلیلی را معرفی می‌کنند که در آن، به هنگام تحلیل مؤلفه‌ای، معانی مختلف یک واژه می‌توانند در فرهنگ لغت صوری شده‌ای نمایش داده شوند و این فرهنگ لغت، بخشی از یک دستور صوری را تشکیل می‌دهد. نمونه موردنظر آنان که امروزه به نمونه‌ای کلاسیک مبدل شده است، واژه (Bachelor) انگلیسی است که از چهار معنای مختلف «مرد مجرد»، «سلحشور تازه‌کار»، «فارغ‌التحصیل دوره کارشناسی» و «فک بدون جفت در فصل جفت‌گیری» برخوردار است و به شکلی ساده شده، می‌توانند به اشکال ذیل نمایش داده شوند» (Evans, 2009: 5):

الف: (انسان)، (مذکر) [کسی که تاکنون ازدواج نکرده است]

ب: (انسان)، (مذکر) [سلحشور جوان و زبردست سلحشوری دیگر]

ج: (انسان) [فارغ‌التحصیل پایین‌ترین مقطع تحصیلی دانشگاه]

د: (غیرانسان)، (مذکر) [فک بدون جفت به وقت جفت‌یابی]

همان‌گونه که در مثال فوق شاهد هستیم، این نوع تحلیل، چیزی جز قطع‌قطع نمودن عناصر سازنده معنای واژگان متفاوت نیست. با این توضیح که این امر موجب شناخت بهتر معنای واژگان شده و در نتیجه مترجمان را در معادل‌یابی یاری خواهد نمود. لوبنر<sup>۳</sup> برخی از سودمندی‌های تحلیل آحاد و مؤلفه‌های معنایی را چنین برمی‌شمارد: ۱. از این طریق، امکان مقایسه‌ی معنایی زبان‌های مختلف آسان‌تر می‌شود. ۲. معنای واژه‌ها به ترکیب‌هایی از معناهای پایه فرو کاسته می‌شود. ۳. می‌توان الگوهای معنای واژه‌ها ارائه داد. ۴. امکان تفسیر دقیق مدخل‌های واژگانی به وجود می‌آید. ۵. از طریق آن‌ها می‌توان روابط معنایی را تبیین

1. Katz  
2. Foder  
3. Lobner

کرد. ع از این طریق می‌توان، ویژگی‌های ترکیبی مدخل‌های واژگانی را تبیین نمود (لوبنر، ۲۰۰۰: ۱۳۷-۱۳۹).

### ۳. مؤلفه‌های معنایی و نشان‌داری واژگان

در راستای فرآیند تجزیه و تحلیل مؤلفه‌ها و آحاد معنایی واژگان، موضوع جدیدی خلق می‌شود که از آن به عنوان مقوله «نشان‌داری» یاد می‌شود. برای شفاف‌تر ساختن این موضوع، می‌توان از ابزار تحلیل مؤلفه‌های معنایی بهره جست. همان‌گونه که پیشتر بدان اشاره شد، معنای واژگان به مثابه کالبدی واحد، قابلیت تشریح به آحاد کوچک‌تری را دارند که این آحاد، موجب تمایز معنای واژگان نسبت به یکدیگر می‌شود. در واقع هیچ دو واژه‌ای را نمی‌توان یافت که در تمام مؤلفه‌ها و آحاد معنایی، هم از نظر کمی و هم از نظر کیفی در یک وزن و درجه باشند. این مقوله از چنان اهمیتی برخوردار است که باعث شده تا مترادف معنایی بین واژگان مورد انکار قرار گیرد و در نتیجه نتوان قائل به مقوله مترادف کامل معنایی بین واژگان یک زبان شد. به عنوان مثال، پالمر در همین زمینه با ارائه پنج نوع تفاوت بین واژگان هم‌معنا، این مسأله را بدین‌گونه تبیین می‌کند: «هم معنایی واقعی در میان واژه‌ها وجود ندارد و هیچ دو واژه‌ای دقیقاً یک معنا ندارند و میان آن‌ها پنج تمایز وجود دارد»: الف: گروهی از این واژه‌ها، به گونه‌های خاص زبان تعلق دارند. ب: چند واژه هم‌معنا در سبک‌ها و کاربردهای مختلف هم‌معنا هستند. مثلاً لفظی در یک معنا ادبی باشد و لفظی در همان معنا در سبک محاوره‌ای و غیرادبی به کار رود. ج: برخی از واژه‌ها تنها از نظر عاطفی یا سنجش معنایی، از یکدیگر متمایزند؛ درحالی‌که معنایشان یکسان است. د: برخی از واژه‌ها از نظر هم‌نشینی در محدودیت‌اند، یعنی آوردن واژه‌ای در ارتباط با واژه خاص میسر است. ه: این‌طور به نظر می‌رسد که معنای برخی از واژه‌ها نزدیک به هم یا بر روی هم قرار می‌گیرد یعنی این واژه‌ها در مفهومی سست در هم‌معنایی با یکدیگرند، نظیر واژه‌های «شایسته»، «کامل»، «جا افتاده»، «به حد رشد رسیده» و «بالغ» (پالمر، ۱۳۶۶: ۱۰۹).

طبق آنچه که پالمر بدان اشاره نمود، هرگاه مؤلفه‌های معنایی یک واژه در کنار یکدیگر مبین یک مفهوم کلی باشند که با خصیصه «عمومیت» همراه باشد، آن واژه از نظر معنایی، یک واژه «بی‌نشان» خواهد بود؛ اما چنانچه واژه‌ای دارای آحاد و مؤلفه‌هایی اخص و جزئی‌تر و منحصر به فرد باشد، به گونه‌ای که بتوان آن واژه را زیرمجموعه واژه «بی‌نشان» قلمداد نمود، در اینجا، خصیصه «نشان‌داری» را می‌توان برای چنین واژه‌ای در نظر گرفت. یارمحمدی با تبیین ارتباط شناخت واژگان هسته‌ای از غیر هسته‌ای در اثربخشی بهتر ترجمه متن مخصوصاً متون ادبی، مترجمان را به این مقوله دعوت می‌کند. وی معتقد است که: «متون ادبی، بیشتر متونی ارزشی و شخصی هستند و لذا نظر را انعکاس می‌دهند. برخلاف متون علمی که قرار است غیرشخصی باشند و دانش را منعکس کنند؛ لذا انتظار می‌رود لغات غیرهسته‌ای «نشان‌دار» در متون ادبی به‌وفور به کار رود. از طرفی می‌دانیم که ترجمه لغات هسته‌ای کاری است به نسبت آسان و حال آن‌که ترجمه لغات غیرهسته‌ای توانایی و مهارت بالایی می‌طلبد. معمولاً ما هر جا از ترجمه لغت غیرهسته‌ای در

زبان مبدأ به لغت غیرهسته‌ای در زبان مقصد باز می‌مانیم، آن را به لغت هسته‌ای گروه خود برمی‌گردانیم. اثبات این ادعا هم کار مشکلی نیست؛ بنابراین در ترجمه ادبی باید سعی و دقت خود را بیشتر روی لغات غیرهسته‌ای متمرکز کنیم. دیگر این که میزان به‌کارگیری لغات هسته‌ای و غیرهسته‌ای می‌تواند وسیله مطلوبی برای نقد و ارزشیابی ترجمه ادبی باشد» (یارمحمدی، ۱۳۸۳: ۱۳۸-۱۴۰). مسأله‌ی فوق از جنبه دیگری نیز حائز اهمیت است و آن این که کاربرد واژگان «نشان‌دار» در یک اثر، از مقوله‌های سبک‌ساز آن به‌شمار می‌رود و این مسأله حاکی از نوع خاص ایدئولوژی نویسنده است. طبیعی است که مترجم در مقام شخصی که واسطه فرهنگی بین دو زبان محسوب می‌شود، نقش بسیار مهمی در این باره ایفا می‌کند و رسالتی سنگین بر دوش می‌کشد. چرا که مترجم از این منظر، از یک‌سو در پی ارائه برابرنهادهای دقیق واژگانی است و از دیگر سو، حامل ایدئولوژی خاص صاحب اثر به زبان مقصد است.

#### ۴. واژگان نهج البلاغه و تحلیل مؤلفه‌ای معنا

نهج البلاغه به عنوان یکی از متون دینی مورد توجه در تمامی زمینه‌ها، از زبانی ادبی و بلاغی به منظور انتقال مفاهیم ارزشمند خود بهره می‌جوید. با توجه به این ویژگی زبانی آن، اصولاً ترجمه چنین اثری، نسبت به متون علمی، از حساسیت بیشتری برخوردار است. در این مختصر، خواهیم کوشید تا با گزینش برخی واژگان کاربردی در خطبه‌های حضرت علی(ع)، ابتدا با ساخت‌های معنایی آن آشنا و در ادامه به عملکرد پنج ترجمه فارسی در زمینه چگونگی انتقال مؤلفه‌های معنایی پیش گفته در متن زبان مقصد بپردازیم.

##### ۴-۱. شواهدی از خطبه‌های نهج البلاغه

۴-۱-۱. أرسله ... تَحْذِيرًا بِالْآيَاتِ، وَتَخْوِيفًا بِالْمَثَلَاتِ (خطبه/۲).

یکی از مسائلی که حضرت امام(ع) در سخنان خود بدان تأکید داشته‌اند، مقایسه‌ی احوال مردم قبل از بعث پیامبر(ص) و پس از آن است. این مسئله بیشتر از این جهت مورد تأکید قرار گرفته است تا مخاطبان حضرت(ع) نسبت به برکات اسلام و سختی‌هایی که پیامبر(ص) تحمل نموده بود، آگاه گردند. عبارت فوق نیز در همین راستا به جنبه‌ای از مأموریت‌های پیامبر(ص) اشاره دارد. در این فراز امام(ع)، از واژه «مثلات» استفاده شده است که برای شناخت مفهوم آن، می‌توان مؤلفه‌های معنایی آن را مورد تجزیه قرار داد تا بتوان به معادلی دقیق دست یافت. در این راستا ابتدا تعریف لغوی این واژه را از نظر می‌گذرانیم. صاحب لسان‌العرب در این باره می‌گوید: «المثلة، بفتح الميم و ضم الراء، العقوبة، و الجمع المثلات. و قوله تعالى و يستعجلونك بالسيئة قبل الحسنة و قد خلت من قبلهم المثلات؛ يقول: يستعجلونك بالعذاب الذي لم أعجلهم به، و قد علموا ما نزل من عقوبتنا بالأمام الخالية فلم يعتبروا بهم، و العرب تقول للعقوبة مثله و مثلة» (ابن منظور، ذیل واژه مثل). در تعریف فوق، برای واژه «مثلة» تنها از معادل «عقوبت» یاد شده است؛ درحالی که با مطالعه دقیق‌تر این واژه می‌توان به توضیحات بیشتری در این باره دست یافت که حاکی از نشان‌دار بودن این واژه

است. راغب اصفهانی در تعریف آن می‌گوید: «مُثَلَه به معنای گرفتاری و ناملایمی است که به انسان روی آورد و آدمی را ضرب‌المثل دیگران سازد و دیگران از چنان گرفتاری خود را بر حذر بدارند و معنایش همان معنای نکال است و جمع آن مُثَلَات است» (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۵۹۸). این واژه در قرآن کریم این‌گونه به کار رفته است: ﴿وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتُ﴾ (رعد/۶). علامه طباطبایی در تفسیر این آیه چنین می‌گوید: «کسانی که کفر ورزیدند، بعد از آن که شنیدند که تو (پیامبر) از عذاب الهی انذارشان کردی و قبل از آن که از خدا طلب رحمت و عافیت کنند، طلب عذاب کردند تا به خیال خود تو را مسخره کرده باشند، با این که خبر داشتند از عذاب الهی و عقوبت‌هایی که بر سر امت‌های گذشته به جرم کفر ورزیدنشان به پیغمبرشان فرستاد و این آیه در مقام تعجب است که با این که چنین علمی دارند چگونه باز به تو کفر می‌ورزند» (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۴۱۰/۱۱). بر این اساس می‌توان آحاد تشکیل‌دهنده معنای این واژه را چنین برشمرد:

مُثَلَات = [عقوبت] + [نازل بر امت‌های گناهکار پیشین] + [موجب عبرت بودن]

با عنایت به مؤلفه‌های معنایی فوق، به شیوه انتقال این معنا در ترجمه‌های ارائه شده می‌پردازیم:

(خداوند) پیامبر را فرستاد تا...

- جعفری: با آیات ربانی از سقوط در پرتگاه بر حذرشان بدارد و با اخطار به کیفرهایی که دامنگیر تبهکاران می‌گردد، تهدیدشان نماید.
- دشتی: با آیات الهی، مردم را پرهیز دهد و از کیفرهای الهی بترساند.
- شهیدی: نشانه‌هایش ببینند و بیش نستیزند و بترسند و از گناه پرهیزند.
- فقیهی: آن‌ها را به وسیله آیات خداوندی بترساند و از عقوبت‌ها و کیفرهای الهی که بر پیشینیان فرود آمده، بیم دهد.

• فیض‌الاسلام: آنان را به آیات قرآن تنبیه نموده و از عذاب‌هایی که بر امت‌های پیش وارد شد، بترساند. در ترجمه‌های فوق، به شکلی متفاوت، آحاد تشکیل‌دهنده معنای واژه مُثَلَات منتقل شده است. در ترجمه‌های فقیهی و فیض‌الاسلام، تقریباً بیش از سایرین به انتقال این مؤلفه‌ها اهمیت داده شده است؛ به‌گونه‌ای که با ذکر معادل «عذاب‌هایی که بر امت‌های پیشین/پیشینیان وارد شده»، غالب مؤلفه‌های معنایی در ترجمه مورد توجه واقع شده است. در ترجمه شهیدی این واژه مورد معادل‌یابی قرار نگرفته است. ترجمه دشتی نیز با ارائه برابر نهادی هسته‌ای و بی‌نشان، همچون «کیفرهای الهی»، واژه‌ای نشان‌دار را به‌صورت بی‌نشان ترجمه نموده است. در ترجمه جعفری نیز با ذکر معادل «کیفرهایی که دامنگیر تبهکاران می‌گردد» تا حد قابل قبولی به انتقال آحاد معنایی اشاره شده است. هرچند ارائه تمام مؤلفه‌های معنایی یک واژه ممکن است امکان‌پذیر نباشد؛ اما جایگزینی واژگان هسته‌ای با واژگان نشان‌دار متن اصلی، ترجمه را از اصل برابری دور خواهد ساخت.

ترجمه پیشنهادی: خداوند، پیامبر را مبعوث نمود تا با آیات الهی، مردم را (از نافرمانی خداوند) برحذر دارد و با ذکر کیف‌های عبرت‌انگیزی که بر گذشتگان وارد شده، آنان را بیم دهد.

۴-۱-۲. وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ (خطبه/۳).

همان‌گونه که پیشتر نیز بدان اشاره نمودیم، از جمله شیوه‌های اثبات عدم وجود مترادف تامّ بین واژگان به ظاهر هم‌معنا، تجزیه و تحلیل مؤلفه‌های معنایی چنین واژگانی است که در نهایت، وجود یک ممیزه معنایی خاص منجر به تفاوت معنایی این واژگان می‌شود. سپس به پنج تمایز موجود بین واژگان هم‌معنا از سوی پالم اشاره نمودیم که در میان تمایزات برشمرده شده، نقش و تفاوت معنای عاطفی واژگان با یکدیگر نیز به چشم می‌خورد. بدین‌گونه که برخی واژگان به دلیل معنای احساسی متفاوت‌تر از واژگان هم‌معنای خود، از تفاوتی ظریف برخوردار هستند. در این راستا، با انتخاب فراز فوق از سخنان امام(ع)، به تبیین این موضوع می‌پردازیم. در این عبارت، واژه «خضم» با تفاوتی که با واژه «أكل» دارد، نوعی بار معنایی عاطفی خاص با خود دارد که پیش از پرداختن به آن، به شرح لغوی این واژه می‌پردازیم. در تعریف این واژه چنین آمده است: «الْخَضْمُ: الْأَكْلُ عَامَةً، وَ قِيلَ: هُوَ مَلَأَ الْفَمَ بِالْمَأْكُولِ، وَ قِيلَ: الْخَضْمُ الْأَكْلُ بِأَقْصَى الْأَضْرَاسِ وَ قَالَ الْأَصْمَعِيُّ: هُوَ الْأَكْلُ بِجَمِيعِ الْفَمِ» (ابن‌منظور، ذیل واژه خضم). با توجه به تعریف ارائه شده، مفهوم خوردن با تمام دهان به‌گونه‌ای که نشان دهنده حرص و ولع باشد، از آن برداشت می‌شود. ابن‌ابی‌الحدید، شارح بزرگ نهج‌البلاغه نیز در تعریف این واژه می‌گوید: «وَ الْخَضْمُ أَكْلُ بَكْلِ الْفَمِ وَ ضِدُّ الْقَضْمِ - وَ هُوَ الْأَكْلُ بِأَطْرَافِ الْأَسْنَانِ - وَ قِيلَ الْخَضْمُ أَكْلُ الشَّيْءِ الرُّطْبِ - وَ الْقَضْمُ أَكْلُ الشَّيْءِ الْيَابِسِ - وَ الْمُرَادُ عَلَى التَّفْسِيرِ لَا يَخْتَلِفُ - وَ هُوَ أَنْهَمَ عَلَى قَدَمٍ عَظِيمَةٍ مِنَ النَّهْمِ - وَ شِدَّةُ الْأَكْلِ وَ امْتَلَاءُ الْأَفْوَاهِ - وَ قَالَ أَبُو ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ بَنِي أُمِيَّةٍ - يَخْضَمُونَ وَ نَقَضُوا وَ الْمَوْعِدُ لِلَّهِ» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ۱۹۷/۱). در شرح ابن‌ابی‌الحدید، با کاربرد جمله (وَ هُوَ أَنْهَمَ عَلَى قَدَمٍ عَظِيمَةٍ مِنَ النَّهْمِ - وَ شِدَّةُ الْأَكْلِ وَ امْتَلَاءُ الْأَفْوَاهِ) به صراحت به مقوله پرخوری و شکم‌بارگی بنی‌امیه اشاره شده است. همچنان‌که در شرح دیگری از این عبارت نیز چنین آمده است: «واژه (خضم) به معنای خوردن با تمام دهان است و نقطه مقابل آن، «قضم» است که به معنای خوردن با نوک دندان‌های پیشین است. بر این اساس، جمله «يخضمون مال الله» با توجه به معنای لغوی «خضم»، به خوبی نشان‌گر این است که بنی‌امیه برای غارت بیت‌المال با تمام وجودشان وارد صحنه شدند و تا آنجا که می‌توانستند خوردند و بردند» (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۳۳۹/۱).

با این تفاسیر، مؤلفه‌های معنایی این واژه را می‌توان بدین‌گونه دسته‌بندی نمود:

خضم = [خوردن] + [با دهان پُر] + [با دندان‌های آسیاب]

ناگفته نماند آخرین ممیزه‌ای که می‌توان برای واژه فوق ذکر نمود، مؤلفه [همراه با ولع] است که مفهومی کنایی است و از بطن معنای این واژه حاصل می‌شود. این مسأله باعث تفاوت معنای احساسی این واژه با



سایر واژه‌های هم‌معنای آن شده است که بر همین اساس به ارزیابی ترجمه‌های ارائه شده از این فراز اشاره می‌کنیم:

- جعفری: به همراه او، فرزندان پدرش برخاستند و مال خدا را با دهان پر می‌خوردند.
- دشتی: و خویشاوندان پدری او همراه او بیت‌المال را خوردند و بر باد دادند.
- شهیدی: خویشاوندانش با او ایستادند و بیت‌المال را خوردند و بر باد دادند.
- فقیهی: پسران پدرش (یعنی افراد قبیله او) با وی همراه و همگام شدند و مال خدا را با ولع زیاد و با تمام دهان می‌خوردند.

• فیض‌الاسلام: و اولاد پدرانش با او همدست شدند، مال خدا (بیت‌المال مسلمین) را می‌خوردند. در میان پنج ترجمه فوق، شاهد معادل‌های هسته‌ای و نشان‌دار هستیم. در ترجمه فیض‌الاسلام، معادل «می‌خوردند» استفاده شده است که هرچند صحیح هست؛ اما دقیق نیست. در ترجمه‌های دشتی و شهیدی نیز دقیقاً یک معادل «خوردند و بر باد دادند» استفاده شده است که این معادل، بیشتر بر اسراف دلالت دارد؛ درحالی‌که واژه «خضم» بر مفهوم چپاول و تصرف حریصانه دلالت دارد؛ بنابراین معادل مذکور در دو ترجمه دشتی و شهیدی نیز علی‌رغم گرایش به نشان‌داری، دقیق نیست. در این میان ترجمه‌های جعفری و فقیهی با رویکرد گرایش به انتخاب معادل‌های نشان‌دار، به‌خوبی توانسته‌اند زمینه خلق تعادل واژگانی را از این منظر فراهم سازند.

ترجمه پیشنهادی: خویشاوندش همچون او، بیت‌المال را با حرص فراوان چپاول کردند.

۴-۱-۳. وَاللَّهِ إِنَّ امْرَأًا يُمْكِنُ عَدُوَّهُ مِنْ نَفْسِهِ يَعْْرِقُ لَحْمَهُ ... لَعَطِيمٌ عَجْزُهُ (خطبه/۳۴).

در میان تمایزاتی که پیشتر از سوی پالمرد در مورد واژگان هم‌معنا بدان اشاره شد، مسأله محدودیت هم‌نشینی برخی واژگان هم‌معنا نیز مورد اشاره واقع شده است. بدین‌گونه که یکی از وجوه تمایز واژگان مترادف معنایی، کارکرد بافتی مختلف و منحصر به فرد آنان است که با واژگان دیگر متفاوت است. از دیگر سو، در برخی تعابیر، شاهد حضور حداقل دو نوع از تمایزات پنجگانه در یک واژه هستیم. به‌عنوان نمونه ممکن است یک واژه علاوه بر این‌که در یک بافت مشخص و با واژگان خاصی به کار می‌رود؛ از نوعی معنای عاطفی خاصی نیز برخوردار باشد که این دو عامل، تفاوت آن واژه با سایر واژگان هم‌معنای خود را تقویت می‌کند. در این راستا، فرازی از سخنان حضرت (ع) از خطبه سی و چهارم را انتخاب نموده‌ایم. در این خطبه، امام (ع) از سستی و کوتاهی مردم در امر جهاد با شامیان پس از پایان یافتن جنگ نهروان، اظهار ناراحتی نموده و سعی در موعظه آنان دارد. واژه کلیدی مورد اشاره در این عبارت، «یعرق» است که نخست به تعریف لغوی آن می‌پردازیم. در تعریف این واژه آمده است: «عرق یعرق ای تبری اللحم عن العظم و قیل: العرقُ الذی قد أخذ أكثر لحمه و یقال: عرقتُ العظمَ و تعرقتُهُ إذا أخذت اللحم عنه بأسنانک نهشاً» (ابن‌منظور، ذیل واژه عرق)، در تعریف این واژه، به معادل‌کندن و دریدن گوشت از استخوان و به دندان کشیدن آن اشاره شده است؛ بنابراین این واژه، همراه با واژه «لحم» هم‌نشین می‌شود و از چنین تعریفی برمی‌آید که

این واژه نیز همچون واژه (خضم) از بار معنایی احساسی خاصی برخوردار است؛ اما در شرح این عبارت گفته شده است که: «يعرق» از ماده «عرق»، به معنای «جدا کردن گوشت از استخوان» و گاه به معنای «جدا کردن گوشت با دندان از استخوان و خوردن آن» آمده است. این تعبیر به خوبی نشان می‌دهد که لشکر کوفه، آن قدر از خودشان ضعف نشان داده بودند که دشمن، نسبت به آن‌ها کاملاً جری و جسور شده بودند و کاری بر سرشان می‌آورد که هم ردیف شکافتن پوست و جدا کردن گوشت و شکست استخوان‌شان بود و این گویاترین تعبیری است که درباره سلطه یک دشمن خون‌خوار تصور می‌شود (مکارم، ۱۳۹۰: ۳۳۶/۲).  
 ابن‌میثم نیز در بیان بلاغت این عبارت می‌گوید: «از آن جایی که از مهم‌ترین لوازم پیروزی دشمن، دستیابی به اموال و کشتار انسان است؛ در نتیجه مفهوم (عرق اللحم) به شکلی مجازی به کار رفته است و وجه استعاره در واژه «عرق»، سلب تمام و کمال دارایی انسان است» (بحرانی، ۱۳۷۵: ۸۲/۲).  
 با اهتمام به تعاریف و شروح ارائه شده از واژه «يعرق»، می‌توان مؤلفه‌های معنایی ذیل را برای آن متصور شد:

يعرق = [خوردن] + [جدا کردن گوشت از استخوان] + [با دندان]

برای ارزیابی ترجمه‌های ارائه شده از این عبارت، شیوه انتقال مؤلفه‌های معنایی فوق را از نظر می‌گذرانیم:

- جعفری: سوگند به خدا، آن مردی که دشمن را بر خود مسلط بسازد که گوشت او را بخورد، سخت زبون است.
  - دشتی: به خدا سوگند آن که دشمن را بر جان خویش مسلط گرداند تا گوشتش را بخورد، عجز و ناتوانی‌اش بسیار بزرگ است.
  - شهیدی: به خدا آن که دشمن را فرصت دهد تا گوشت وی را بخورد، مردی است ناتوان و زبون.
  - فقیهی: به خدا قسم، کسی که دشمن را بر خود مسلط سازد تا گوشتش را از استخوان جدا نماید، سخت ناتوان است.
  - فیض‌الاسلام: و سوگند به خدا مردی که دشمن را طوری بر خود مسلط کند که گوشتش را بدون این که چیزی بر استخوان باقی بماند بخورد، ناتوانی و بی‌حمیتی او بسیار است.
- با واکاوی پنج ترجمه‌ی فوق، این مسأله نمود یافت که در ترجمه‌های دشتی، جعفری و شهیدی، با انتخاب معادل «گوشت وی را بخورد»، نوعی گرایش به سمت انتخاب واژه بی‌نشان به چشم می‌خورد که مخاطب زبان مقصد، نمی‌تواند مبالغه حاصل از کاربرد واژه «يعرق» و همچنین معنای احساسی آن را در ترجمه بیابد؛ چرا که واژه یادشده، با معنایی تقریباً منفی و توهین‌آمیز همراه است و همین مسأله، جزء یکی از تمایزات این واژه با واژگانی همچون «أكل» است. از سوی دیگر، ترجمه‌های فقیهی و فیض‌الاسلام با انتخاب معادل‌های نشان‌دار، سعی در انتقال معنای ضمنی و پوشیده این واژه به زبان مقصد داشته‌اند و در نتیجه از نظر کیفی، نسبت به سه ترجمه پیشین، به تعادل ترجمه‌ای نزدیک‌تر شده‌اند.

ترجمه پیشنهادی: به خدا سوگند کسی که اجازه دهد دشمنش به گونه‌ای بر او مسلط شود که گوشتش را از استخوان به نیش کشد، بسیار خوار و ناتوان است.

۴-۱-۴. نَطَقْتُ حِينَ تَغْتَعُوا (خطبه/۳۷).

عبارت فوق، بخشی از سخنان حضرت(ع) پس از فرونشاندن واقعه نهروان در سال سی‌وهشت هجری است. ایشان در بخش نخست این خطبه، به شرح برخی ویژگی‌ها و روحیات خود پرداخته و به مسایلی همچون دفاع از پیامبر(ص) و دین نوپای اسلام در آغاز بعثت اشاره می‌کنند. فراز فوق نیز با همین مضمون ایراد شده است. در این عبارت مختصر، معانی ارزشمندی نهفته است که قبل از پرداختن به آن، به واژه بنیادی «تعتع» اشاره می‌کنیم. جوهری در کتاب خود (الصالح) در ذیل واژه (تعتعة) می‌گوید: «التعتعة في الكلام: التردد فيه من حصر أو عي» (جوهری، ذیل واژه تعتع). در شرح این عبارت نیز هاشمی خوئی چنین می‌گوید: «مراد از جمله (و نطقت حين تعتوا) این است که ایشان در بیان احکام دشوار و مسایل جزئی و غیره، با بیانی رسا و دقیق به ادای مقصود می‌پرداخته‌اند که این امر ناشی از اوج فصاحت و بلاغت ایشان بوده است؛ اما سایرین از بیان این احکام ناتوان و در ارائه پاسخ صحیح به این مسایل، درمانده و به‌شکلی نامفهوم سخن می‌گفته‌اند» (هاشمی خوئی، ۱۳۵۸: ۱۴۲/۴). با توجه به تعاریف لغوی این واژه، می‌توان مؤلفه‌های معنایی ذیل را برای این واژه نشان‌دار در نظر گرفت:

تعتعة = [صحبت کردن] + [ناتوانی در تکلم] + [نامفهوم بودن کلام]

مسأله دیگری که در این عبارت قابل توصیف است، این که واژه‌های (نطقت) و (تعتع) در تقابل معنایی با یکدیگر قرار دارند، بر این اساس، ذکر این مسأله ضروری می‌نماید که واژه (نطقت) تنها بر مفهوم (صحبت کردن) به شکل هسته‌ای و بی‌نشان دلالت نمی‌کند؛ بلکه بافت کلام، قیودی همچون (رسایی) و (قابل فهم بودن) را نیز به این واژه اضافه می‌کند؛ چرا که این واژه در تقابل با (تعتع) قرار گرفته است. بر این اساس، در ترجمه‌های ارائه شده از این عبارت، مسایل فوق را مورد تحلیل قرار می‌دهیم:

- جعفری: سخن با صراحت گفتم در آن هنگام که تردد و اضطراب آنان را در خود فرو برده بود.
- دشتی: آن زمان که همه لب فرو بستند، من سخن گفتم.
- شهیدی: و چون همه در گفتار درماندند، به گشادگی سخن گفتم.
- فقیهی: و زمانی که زبان آنان به لکنت افتاده بود، سخن گفتم.
- فیض‌الإسلام: و (در مسائل دین) گویا شدم وقتی که آنان واماندند.

برآیند بررسی پنج ترجمه فوق، حاکی از این است که رعایت مقوله انتقال مؤلفه‌های معنایی زبان مبدأ تا حدی مورد توجه مترجمان واقع شده است؛ اما این رویکرد به شکلی کامل اجرا نشده است. به عنوان نمونه در ترجمه دشتی، این مسأله رعایت نشده است و ترجمه ایشان مبتنی بر ارائه واژه‌های هسته‌ای است. در ترجمه فقیهی نیز مسأله تقابل معنایی مورد اشاره واقع نشده است و از همین روی، برای واژه (نطقت) از

معادل (سخن گفتم) استفاده شده است. در ترجمه جعفری نیز معادل (تردد و اضطراب) برای واژه (تعتع) کمی نامتناسب است؛ چرا که در این معادل، هسته (صحبت کردن) مورد اشاره واقع نشده است. در نتیجه می‌توان ترجمه‌های شهیدی و فیض‌الاسلام را دقیق‌تر از سایر ترجمه‌ها دانست. گفتنی است که در این جا از واژه (دقیق‌تر) و نه (صحیح) استفاده نمودیم تا بیانگر این مسأله باشد که هر پنج ترجمه، صحیح و قابل قبول هستند.

ترجمه پیشنهادی: آن زمان که دیگران (در بیان مسایل دین) سخن به لکنت گفتند، من رسا سخن گفتم.

۴-۱-۵. فَجَرَجْرْتُمْ جَرْجَرَةَ الْجَمَلِ الْأَسْرِ، وَتَفَاقَلْتُمْ تَفَاقُلَ النَّضْوِ الْأَدْبَرِ (خطبه/۳۹).

عبارت فوق، بخشی از کلام حضرت(ع) در نکوهش کوفیانی است که در برابر هجوم لشکریان معاویه به سرزمین عین‌التمر، از جهاد و پیکار سر باز زده بودند و از امام(ع) حمایت نکرده بودند (مکارم، ۱۳۹۰: ۴۱۸/۲). در این عبارت، به منظور به تصویر کشیدن امتناع کوفیان از جهاد، سعی شده است تا با صنعت تشبیه، مفهومی انتزاعی به شکلی حسّی به مخاطب القا شود. واژگان مورد بررسی در این کلام، عبارت‌اند از: «الأسر» و «النضو الأدبر». در تعریف واژه نخست چنین آمده است: «السَّرُّ: داءٌ يأخذ في السَّرةِ و يعير أسرٌ و ناقة بيّنة السَّرِّ يأخذها الداء في سرتها.» (ابن‌منظور، ذیل واژه سر). طبق آنچه در لسان‌العرب آمده است، این واژه، صفتی است که دلالت بر نوعی بیماری می‌کند که در ناف شتر بروز می‌کند. در مورد واژه (النضو) نیز چنین آمده است: «النَّضْوُ: الدابة التي هزَّتْها الأسفار و أذهبت لحمها» (همان، ماده نضو) که این واژه نیز دالّ بر نزاری و رنجوری مرکب به‌دلیل سفرهای طولانی است. سومین واژه نیز در لسان‌العرب این‌گونه تعریف شده است: «الدبر، بالتحريك: الجرح الذي يكون في ظهر الدابة» (همان، ذیل واژه دبر). در شرح این عبارت نیز ابن‌میثم چنین می‌گوید: «دو واژه (الجمال الأسر) و (النضو الأدبر) به معنای شتری است که از درد ناف خود، به شدت ناله و بی‌قراری می‌کند و معنای واژه دوم، شتر فرتوت و پیری است که از شدت بار، کوهانش زخم شده باشد» (بحرانی، ۱۳۷۵: ۲۱۳/۲).

بنابراین اجزاء و آحاد معنایی الاسر عبارت است از:

الأسر = [شتر] + [رنجور] + [درد ناف داشتن].

النضو الأدبر = [شتر فرتوت] + [لاغر] + [بار کشیده] + [دارای زخم کوهان].

حال به ترجمه‌های ارائه شده می‌پردازیم:

- جعفری: مانند شتر خسته و بیمار صدا درآوردید و مانند شتر لاغر و مجروح از حرکت بازایستادید.
- دشتی: مانند شتری که از درد بنالد، ناله و فریاد سر دادید و یا همانند حیوانی که پشت آن زخم باشد، حرکتی نمی‌کنید.

- شهیدی: همچون شتری که از درد سینه بنالد و زخم پشت او را از رفتن بازدارد، ناله در گلو شکستید و بر جای خویش نشستید.
- فقیهی: مانند شتری زخمناک، ناله پشت سر ناله و فریاد پشت سر فریاد، سر دادید و همانند شتری لاغر که از ساییدگی پشتش رنج می‌برد، سنگینی و تنبلی کردید و خود را وامانده نشان دادید.
- فیض‌الاسلام: ناله کردید (آخ و وای گفتید) مانند ناله شتر هنگامی که نافش درد می‌کند و (در رفتن به کارزار و یاری برادرانتان) مانند (راه رفتن) شتر بیماری که پشتش زخم است، سستی کردید. در ترجمه جعفری، معادل «بیمار» برای واژه «أسر» به کار رفته است که در زمینه نشان‌داری، دارای مغایرت است؛ به‌گونه‌ای که از معادلی هسته‌ای استفاده شده است. در زمینه ترجمه واژه «ادبر» نیز همین مساله رخ داده است و معادلی بی‌نشان همچون «مجروح» استفاده شده است. در ترجمه دشتی، واژه نخست، مورد معادل‌یابی قرار نگرفته است و همچنین صفت (النضو = لاغر) نیز در ترجمه مغفول واقع شده است. در ترجمه‌های شهیدی و فیض‌الاسلام، صفت «النضو» همچون ترجمه دشتی مورد معادل‌یابی قرار نگرفته است؛ ولی دو واژه کلیدی دیگر، مورد اهتمام واقع شده‌اند. در ترجمه فقیهی نیز معادل (زخمناک) برای واژه (اسر) به کار رفته است که نسبت به معنای اصلی آن، جنبه عمومیت دارد و به‌نوعی بی‌نشان محسوب می‌شود؛ البته از منظر کلی، همه ترجمه‌های فوق، صحیح هستند و نمی‌توان از مترجمان چنین انتظار داشت تا تمام آحاد معنایی یک واژه را در ترجمه منتقل کنند؛ با این حال رعایت این اصل، بر نزدیکی متن ترجمه به مقوله تعادل می‌افزاید.

ترجمه پیشنهادی: همچون شتری که از درد ناف خود می‌نالد و همچون شتر فرتوتی که به دلیل زخم کوهان خود، از بردن بار سر باز می‌زند، (از ترس) ناله برآوردید و (از پیکار) دست کشیدید.

۴-۱-۶. أَصَابَكُمْ حَاصِبٌ (خطبه/۵۸)

کلام فوق، بخشی از سخنان حضرت علی(ع) درباره خوارج است. «ایشان این سخن را زمانی ایراد فرمودند که گروهی از خوارج که خود پیشنهاد «حکمیت» را در «صقین» کرده بودند، از آن بازگشتند و شعار «لاحکم إلا لله» را سر دادند و به‌طور بی‌شرمانه‌ای به امام(ع) پیشنهاد کردند که او هم اعتراف به کفر کند و سپس توبه نماید تا به او ببینند و برای جنگ با شامیان آماده شوند» (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۶۵۸/۲). در واقع کلام فوق حاوی نفرین خوارجی است که این‌گونه از مفاهیم دینی، برداشت‌های نادرستی داشتند. واژه کلیدی این عبارت که بدان نیز خواهیم پرداخت، واژه «حاصب» است که شناخت اجزای سازنده معنایی آن، موجب شناخت عمیق‌تر بار عاطفی این کلام نیز خواهد شد. در شروح مختلفی که از نهج‌البلاغه در اختیار داریم، این واژه به‌خوبی مورد واکاوی قرار گرفته است؛ همچنان‌که ابن‌ابی‌الحدید در تعریف آن می‌گوید: «الحاصب: الريح الشديدة التي تثير الحصباء- و هو صغار الحصى و يقال لها أيضا حصبية» (ابن‌ابی‌الحدید،

۱۳۳۷: ۱۳۰/۴) حاصِب به معنای طوفان شدیدی است که سنگ‌ریزه‌ها را به هر سویی می‌افکند و به آن، «حصبه» نیز می‌گویند).

همچنین در شرح کامل این عبارت، گفته شده که «جمله (أصابكم حاصب) با توجه به معنی «حاصِب» (طوفان شدیدی که سنگ‌ریزه‌ها را به حرکت درمی‌آورد و گاه قافله‌ها در زیر آن دفن می‌شوند) نوعی نفرین شدید درباره این گروه از خوارج است که خداوند آن‌ها را با بلاهای آسمانی نابود کند و می‌تواند کنایه از طوفان‌ها و بلاهای اجتماعی باشد که سرانجام دامن آن‌ها را خواهد گرفت» (مکارم شیرازی، ۱۳۹۰: ۶۵۹/۲).

با بررسی شروح فوق می‌توان آحاد تشکیل‌دهنده معنای واژه «حاصِب» را این‌گونه برشمرد:

حاصِب = [طوفان] + [شدید] + [پراکنده‌کننده ریگزار]

با عنایت به مؤلفه‌های معنایی فوق، عملکرد مترجمان را در انتقال این اجزای تشکیل‌دهنده مورد بررسی قرار می‌دهیم:

- جعفری: طوفان مرگ‌زای شما را بگیرد.
  - دشتی: سنگ حوادث و بلا بر شما بیارد.
  - شهیدی: سنگ بلا بر سرتان بیارد.
  - فقیهی: تندباد شدیدی که سنگ‌ریزه‌ها را با خود می‌برد، به شما برسد.
  - فیض‌الاسلام: بادی که سنگ‌ریزه را به جنبش می‌آورد بر شما بوزد (عذاب الهی شما را دریابد).
- در بررسی پنج ترجمه‌ی فوق، شاهد این هستیم که فقیهی و فیض‌الاسلام با شناخت کامل آحاد تشکیل‌دهنده‌ی معنای واژه‌ی «حاصِب» و انتقال آن در فرآیند ترجمه، به مقوله‌ی تعادل ترجمه‌ای نزدیک‌تر شده‌اند.
- در ترجمه‌ی جعفری نیز معنای تلویحی این واژه عنوان شده است که هرچند تا حدودی بر مقصود امام دلالت می‌کند اما در زمینه‌ی انتقال مؤلفه‌های معنایی، ترجمه‌ی او بیشتر به سمت‌وسوی خواننده محور بودن گرایش دارد و از ترجمه‌ی تحت‌اللفظی صرف پرهیز نموده‌اند. از دیگر سو، در ترجمه‌های دشتی و شهیدی، کاربرد معادل «سنگ بلا» با آن چیزی که در شروح بدان اشاره شد، مغایرت دارد؛ چراکه نفس واژه «حاصِب» عموماً بر طوفان دلالت دارد و مؤلفه‌ی «طوفان» جزء ذات و سرشت این واژه محسوب می‌شود که با اوصاف دیگر، شناخته شده است. به هر روی پنج ترجمه‌ی فوق را می‌توان به نسبت صحیح دانست؛ اما عملکرد مترجمان در زمینه‌ی انتقال آحاد تشکیل‌دهنده‌ی معنایی با یکدیگر متفاوت است.

ترجمه‌ی پیشنهادی: طوفان شدید ریگ‌برانگیزی شما را دربرگیرد.

۴-۱-۷. أَخْلَفْتَنَا مَخَائِلُ الْجُودِ ... وَلَا جَهَامٍ عَارِضُهَا وَلَا قَرْعٍ رَبَابُهَا (خطبه/۱۱۵).

پیش از این در باب ضرورت شناخت مؤلفه‌های معنایی یک واژه، به این مسأله اشاره نمودیم که اصولاً آن‌چه که باعث شده است تا برخی زبان‌شناسان، قائل به عدم وجود مترادف کامل بین واژگان یک زبان باشند، تفاوت در کمیّت و کیفیت ممیزه‌های معنایی واژگان به‌اصطلاح مترادف است. به‌بیانی ساده‌تر، دو واژه در یک زبان که در ظاهر هم‌معنا هستند، پس از تجزیه به آحاد تشکیل‌دهنده معنایی، از وجوه تمایز و

تفاوتی برخوردارند که همین مسأله بر افتراق معنایی این گونه واژگان صحنه می‌گذارد. پالمر در زبان‌شناسی، مترادف را هم‌معنایی به معنای یکسانی معنا نامیده است. این واژه‌ها یا هم‌معنا هستند یا در هم‌معنایی با یکدیگر قرار گرفته‌اند. او معتقد است که «هم معنایی واقعی در میان واژه‌ها وجود ندارد و هیچ دو واژه‌ای دقیقاً یک معنا ندارند. چراکه دو واژه واقعاً هم‌معنا باید بتوانند در تمامی جایگاه‌ها به جای یکدیگر بنشینند؛ ولی در این مفهوم واژه‌های کاملاً هم‌معنا اصلاً وجود خارجی ندارند و همین مسأله می‌تواند این نتیجه را داشته باشد که هیچ دو واژه‌ای یک معنای واحد ندارند» (پالمر، ۱۳۶۶: ۱۰۵-۱۱۱).

عبارت فوق از کلام حضرت (ع) بی‌مناسبت با مقوله‌ای که از نظر گذرانیدم، نیست؛ چراکه متضمن واژگانی به‌ظاهر هم‌معنا هستند که در بطن خود با تفاوت‌هایی همراه هستند. فراز فوق، بخشی از خطبه یک‌صد و پانزده نهج‌البلاغه است که در آن، حضرت (ع) از خداوند طلب نزول باران می‌کنند. در این خطبه واژه‌های زیادی در مورد انواع و اقسام باران و ابرها به کار رفته است که واکاوی مؤلفه‌های معنایی این واژگان، مترجم را در دستیابی به معادل‌های دقیق‌تر یاری می‌کند. در تعریف این واژگان چنین آمده است: «السحابة المخیلة و المخیلة و المخیلة: التي إذا رأيتها حسبتها مطرة و في التهذيب: المخیلة، بفتح الميم، السحابة و جمعها مَخَائِلٌ. / و الجَهمُ، بالفتح: السحاب الذي لا ماء فيه و قيل: الذي قد هراق ماءه مع الريح. / و العَرَضُ و العارضُ: السَّحَابُ الذي يَعْرِضُ في أفق السماء. / القَرَعُ: قطع من السحاب رفاق كأنها ظل إذا مرّت من تحت السحابة الكبيرة. / الرَبَابُ، بالفتح: سَحَابٌ أبيضٌ؛ و قيل: هو السَّحَابُ، واحِدَتُهُ رَبَابَةٌ؛ و قيل: هو السَّحَابُ الْمُتَعَلِّقُ الذي تراه كأنه دُونَ السَّحَابِ» (ابن‌منظور، ذیل واژه‌های خیل، جهم، عرض، قزع و رباب).

در شرح این عبارت، چنین آمده است: «عبارت (و اخلفتنا مائل الجود) به‌معنای نشانه‌هایی است که دال بر بارش باران هستند و مراد از این نشانه‌ها، رعد و برق و ابرهایی است که گمان بارش باران از آن می‌رود؛ درحالی که باران‌زا نیستند. گویی وعده بارش باران می‌دهند؛ اما به وعده خود عمل نمی‌کنند. سپس در عبارت (و لا جهام عارضها و لا قزع ربابها) مفهوم پیش مورد تأکید قرار گرفته است. بدین معنا که «جهام عارضها» به معنای ابری بدون بارانی است که در کرانه افق پدیدار می‌شود و عبارت «قزع ربابها» دال بر ابری پراکنده و غیر متراکم و سفید رنگ است» (هاشمی خوئی، ۱۳۵۸: ۸/۱۷۵).

با توجه به تعاریف فوق، مؤلفه‌های معنایی هر یک از واژگان مزبور بدین شکل است:

جهام = [ابر] + [بی‌باران]

عارض = [ابر] + [ظاهر در کرانه آسمان]

مخایل الجود = [ابر] + [در ظاهر بر باران] + [نوید بخش] + [بی‌باران]

رباب = [ابر] + [سفید و روشن] + [معمولاً بی‌باران]

قزع = [ابر] + [پراکنده] + [تکه‌تکه و رقیق]

بر اساس تجزیه‌ی آحاد معنایی واژگان فوق، این مسأله روشن می‌شود که همگی واژگان فوق به نسبت واژه (سحاب) که واژه‌ای هسته‌ای به‌شمار می‌رود، جزء واژگان نشان‌دار محسوب می‌شوند که وجود ممیزه-های معنایی خاص در هر یک از این واژگان، مقوله ترادف و هم‌معنایی بین آن‌ها را نقض می‌کند. در همین رابطه، ترجمه‌های ارائه شده از کلام حضرت(ع) را مورد واریسی قرار می‌دهیم:

• جعفری: ابرها با علامت بارش باران، نهال امید در درون ما کاشتند، ولی این نهال را به ثمر نرسانده از فضای ما دور شدند... ابری که در پهنه فضا، گسترده است، خالی از باران و قطعاتش گسیخته از هم می‌باد.

- دشتی: ابرهای پر باران از ما پشت نموده است ... و نه ابری بی‌ثمر و کوچک و پراکنده.
- شهیدی: ابرها مان که باران‌دار می‌نمود، به خشک ابر مبدل گردید... نه ابرش بی‌باران.
- فقیهی: ابرهایی که باران‌زا پنداشته می‌شوند، از ما پشت نموده ... نه ابری بی‌باران که در کرانه آسمان پدیدار می‌گردد و نه ابری سفید با قطعه‌های کوچک و پراکنده.
- فیض‌الاسلام: و ابرهایی که احتمال باران داشت با ما مخالفت ورزید (ابرها ظاهر می‌شد و بیننده را امید باران در دل می‌انداخت ولی نمی‌بارید). ابر پهن آن در افق بی‌فایده و ابرهای پراکنده‌اش سفید. برآیند بررسی ترجمه‌های فوق حاکی از وجود تنوع و تفاوت در نحوه برابریابی واژگان کلیدی است. در ترجمه‌های فوق، کاستی‌هایی در زمینه‌ی برابریابی دقیق دیده می‌شود. به عنوان نمونه، دشتی، ترجمه دو واژه «عارض» و «ریاب» را نادیده گرفته است. جعفری نیز در ترجمه واژه (مخایل) آن را به شکل خنثا و به معنای کلی «ابرها» ترجمه نموده‌اند و واژه (ریاب) را که به معنای ابر سفید و کم باران است، ترجمه ننموده است. شهیدی نیز واژه‌های «عارض»، «قزع» و «ریاب» را در ترجمه خود ذکر نکرده است. در میان ترجمه‌های پیش‌گفته، ترجمه فقیهی و فیض‌الاسلام را می‌توان به عنوان دقیق‌ترین ترجمه‌ها در نظر گرفت؛ چرا که معنای دقیق واژگان در ترجمه آورده شده است؛ البته ناگفته نماند که در ترجمه فیض‌الاسلام، عبارت (مخالفت ورزید) صحیح به نظر نمی‌رسد؛ چراکه معنای کنایی واژه (أخلفتنا)، دور شدن و نیاریدن است. در ترجمه فقیهی نیز بهتر بود که به جای عبارت (از ما پشت نمود)، از عبارت (به ما پشت نمود) استفاده می‌شد؛ چرا که با زبان فارسی معیار منطبق نیست.

ترجمه پیشنهادی: ابرهای باران‌زایی که تصور بارش از آن می‌شد به ما روی نیاوردند ... و نه ابری بی‌باران که در کرانه آسمان ظاهر می‌شود و نه ابرهای پراکنده و سفیدرنگ بی‌باران.

۴-۱-۸. يَمْشِي مَشْيَ الْمَرْحِ الْمُخْتَالِ وَ يَتَصَفَّحُ ذَنْبَهُ وَ جَنَاحِيَهُ (خطبه/۱۶۵).

خطبه یک‌صد و شصت و پنجم نهج‌البلاغه، جزء یکی از زیباترین خطبه‌هایی به‌شمار می‌رود که در آن، به مسایلی همچون عجایب کائنات و شگفتی‌های آفرینش اشاره شده است. بخش اعظمی از این خطبه، به خلقت پرندگان اشاره دارد که از این میان نیز، توصیف خلقت طاووس بر شگفتی‌های این خطبه و تمام سخنان آن حضرت افزوده است. فراز فوق بخشی از توصیفات ایشان در مورد طاووس است که بر خودستایی



این پرنده اشاره دارد. در این عبارت، واژه «تَصَفَّحَ» را از منظر مؤلفه‌های تشکیل دهنده معنایی مورد بازبینی قرار خواهیم داد. در تعریف این واژه چنین آمده است: «وَصَفَّحَ وَجُوهَهُمْ وَتَصَفَّحَهَا: نظرها مُتَعَرِّفًا لها؛ وَتَصَفَّحَتْ وَجُوهَ الْقَوْمِ إِذَا تَأَمَّلَتْ وَجُوهَهُمْ تَنْظُرَ إِلَى حِلَاهِمُ وَصُورَهُمْ وَتَتَعَرَّفُ أَمْرَهُمْ» (ابن منظور، ذیل واژه صفح) «تَصَفَّحَ: بررسی دقیق، واری کردن، رسیدگی، قرائت صحیح» (آذرنوش، ذیل واژه صفح) طبق آن چه که در تعریفات آمده است، این واژه را باید به عنوان واژه‌ای نشان‌دار در نظر گرفت؛ چرا که از یک مفهوم هسته‌ای (نگریستن) همراه با ممیزه‌هایی همچون (دقیق) و (همراه با تأمل) و (عمیق) تشکیل شده است که تجزیه معنایی آن، بدین گونه است:

تَصَفَّحَ = [نگریستن] + [کاویدن] + [واری کردن]

پس از تحلیل مؤلفه‌ای معنای این واژه، به عملکرد مترجمان در راستای انتقال این آحاد معنایی می‌پردازیم:

- جعفری: راه رفتن این حیوان، شادان و خرامان و با حالت تکبر است دم و بال‌های خود را با دقت و کاوش می‌نگرد.
  - دشتی: طاووس، چون به خود بالنده مغرور راه می‌رود، دم و بال‌های زیبایش را برانداز می‌کند.
  - شهیدی: چون خودبینی نازنده به راه می‌رود و به دم و پرهای خویش می‌نگرد.
  - فقیهی: طاووس همچو موجودی متکبر که به حسن خود می‌نازد، گام برمی‌دارد و در زیبایی دُم و دو بال خود، اندکی می‌نگرد.
  - فیض‌الاسلام: راه می‌رود مانند خرامیدن دلشاد پر ناز و با تأمل و دقت به دم و بالش می‌نگرد.
- در بررسی پنج ترجمه فوق، شاهد ترجمه‌هایی به نسبت دقیق بودیم با این تفاوت که همگی، در یک سطح نبودند. به عنوان نمونه، در ترجمه فقیهی، معنایی تقریباً برعکس آن چه که بدان اشاره شد، ذکر شده است؛ بدین گونه که در تعریف واژه (تَصَفَّحَ) به ممیزه (همراه با دقت و کنکاش) اشاره شده است؛ اما در برابری ایشان از این واژه، از ممیزه (اندکی) استفاده شده است که با آن چه بدان اشاره شد، متناقض است. در ترجمه شهیدی نیز از معادلی هسته‌ای و بی‌نشان استفاده شده است که این مساله در ترجمه متون ادبی به وفور به چشم می‌خورد. سایر ترجمه‌ها (جعفری و فیض‌الاسلام) با افزودن قیودی همچون (دقت و کنکاش) و (تأمل و دقت) به خوبی به مقوله نشان‌داری این واژه اهتمام ورزیده‌اند و در ترجمه دشتی نیز با ذکر معادل (برانداز کردن)، بدون اضافه کردن قید و با انتخاب یک معادل دقیق، در این فرآیند به خوبی عمل شده است.

ترجمه پیشنهادی: طاووس با حالتی متکبرانه راه می‌رود و دُم و بالش را با دقت واری می‌کند.

۴-۱-۹. قَالُوا: صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَأَى، وَسَمِعَ مِنْهُ، وَلَقِيَ عَنَّهُ (خطبه/۲۱۰).

عبارت فوق، بخشی از کلام حضرت(ع) در باب اقسام حدیث و راویان حدیث است که در خطبه‌ی مزبور، به مسایلی همچون دسته‌بندی راویان حدیث و مجازات جاعلان حدیث اشاره شده است. در این خطبه، از واژه «لقف عنه» در توصیف برخی راویان حدیث استفاده شده است که بررسی ظاهری معنای این واژه، چنین می‌نماید که با واژگانی همچون «أخذ» و «تلقی» هم‌معنا هستند؛ اما تفاوت‌های ظریفی در واژه‌ی «لقف» وجود دارد که در خلال تعریف این واژه بدان اشاره می‌کنیم. در تعریف این واژه آمده است: «اللقفُ سرعةُ الأخذِ لما یرمی إلیک بالید أو باللسان؛ و فی حدیث الحج: تَلَقَّفْتُ التَّلْبِیَةَ مِنْ فِی رَسُولِ اللَّهِ، صلی الله علیه و سلم، أی تَلَقَّيْتُهَا وَ حَفِظْتُهَا بِسُرْعَةٍ» (ابن‌منظور، ذیل واژه لقف) بنا بر آن‌چه که ابن‌منظور گفته است، این واژه بر سرعت فراگیری و حفظ چیزی دلالت دارد. راغب اصفهانی، این‌گونه بر معنای آن می‌افزاید: «این واژه به معنی گرفتن است؛ اما نه گرفتن با دست و دهان؛ بلکه با هوش و فطانت و زیرکی چیزی را دریافت کردن و گرفتن» (راغب اصفهانی، بی‌تا: ۴۳۹). برای این واژه، معادل‌های دیگری نیز به کار رفته است که دارای یک ویژگی مشترک هستند. به عنوان مثال می‌توان به معادل‌های دیگری همچون: «سریع گرفتن، قاپیدن، بلعیدن، به چنگ درآوردن، تحویل گرفتن» (آذرنوش، ذیل واژه‌ی لقف) اشاره نمود. نقطه‌ی مشترک بین دو معادل «قاپیدن» و «بلعیدن»، همان سرعت عملی است که به عنوان قید حالت با معادل «فراگرفتن و حفظ کردن» نیز همراه است. این واژه در قرآن کریم بدین گونه به کار رفته است: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ﴾ (اعراف/۱۱۷) «و به موسی وحی کردیم که عصایت را بیانداز، پس ناگهان چیزهایی را که ساحران ساخته بودند بلعید».

صرف‌نظر از معنای این واژه در آیه فوق و با عنایت به مفهومی که در "لسان‌العرب" بدان اشاره شده است، می‌توان مؤلفه‌های معنایی ذیل را به عنوان اجزای تشکیل‌دهنده‌ی معنای این واژه در نظر گرفت:

تلقف عن = [فراگرفتن] + [خیلی سریع] + [به خاطر سپردن]

در ادامه به ارزیابی عملکرد مترجمان در این باره می‌پردازیم:

- دشتی: می‌گویند او از اصحاب پیامبر(ص) است، رسول خدا (ص) را دیده و از او حدیث شنیده و از او گرفته است.
- شهیدی: گویند با رسول خدا (ص) بوده و او را دیده است. از او شنیده و در ضبط آورده است.
- فقیهی: می‌گفتند که او از اصحاب رسول خدا(ص) است که پیامبر را دیده و سخن او را شنیده و حدیث از وی فرا گرفته است.
- فیض‌الاسلام: می‌گویند: او از اصحاب رسول خدا(ص) است که آن حضرت را دیده و حدیث را از او شنیده و فرا گرفته است.

در بررسی چهار ترجمه‌ی فوق، شواهد حاکی از این است که دشتی، این فعل را کاملاً به شکل خنثی و هسته‌ای ترجمه کرده است؛ گویی در زبان مبدأ، به جای «لقف»، واژه «أخذ» به کار رفته است. سه ترجمه

دیگر نیز، ممیزه‌های [سرعت در فراگیری] و [به خاطر سپردن] را در ترجمه‌های خود انتقال نداده‌اند که این مسأله باعث ارائه معادلی هسته‌ای به جای واژه نشان‌داری همچون «لقف» شده است. در نتیجه معنای سبکی این واژه به خوبی به زبان مقصد منتقل نشده است. گفتنی است ترجمه این خطبه از سوی علامه جعفری تاکنون منتشر نشده است.

ترجمه پیشنهادی: می‌گفتند: او از صحابه پیامبر(ص) بوده است که آن حضرت را دیده است و از او (حدیث) شنیده و در همان حال، آن حدیث را به خاطر سپرده است.

## ۵. نتیجه‌گیری

از آنچه در این مقال آمد نتایج زیر به دست می‌آید:

- نظریه تحلیل مؤلفه‌ای معنای واژگان که مبتنی بر کالبدشکافی پیکره معنای واژگان است، تنها منحصر به مطالعات معنی‌شناسی نیست؛ بلکه می‌توان از آن در نقد و تحلیل برابرنهادهای واژگانی ترجمه‌های یک اثر سود جست. رعایت چنین مسایلی باعث خواهد شد که مترجم، در راستای متن زبان مبدأ، با انتخاب واژگان نشان‌دار و یا هسته‌ای، رویکرد و نگرش صاحب متن را نیز به زبان مقصد منتقل سازد.
- زبان‌های مختلف، از لحاظ امکانات همواره آن قدر غنی نیستند تا بتوان برای هر واژه نشان‌دار در زبان مبدأ، معادلی نشان‌دار نیز در زبان مقصد یافت؛ بلکه در بیشتر مواقع، مترجم برای انتخاب معادل، ناچار به استفاده از واژگان هسته‌ای به همراه افزوده‌های وصفی و تفسیری است. گذشته از آن، استفاده فراوان از چنین افزوده‌هایی نیز منجر به گرایش به سوی ترجمه تفسیری خواهد شد که در مطالعات ترجمه امری پسندیده نیست. به هر روی، مترجمان در انتخاب معادل، متکی به امکانات زبان مقصد هستند و تنها در حد متعادل می‌توانند از تمام آحاد تشکیل‌دهنده معنای واژگان زبان مبدأ استفاده کنند.
- در بررسی عملکرد پنج ترجمه‌ی فارسی از واژگان انتخابی خطبه‌های نهج البلاغه، شاهد این بودیم که در اکثر موارد، مترجمان با شناخت معنای لغوی واژگان مزبور، به ترجمه عبارات پرداخته‌اند؛ با این حال در برخی ترجمه‌ها، حفظ و انتقال دقیق مؤلفه‌های سازنده معنای یک واژه به زبان مبدأ به خوبی انجام نپذیرفته است و مترجمان با استفاده از انتخاب معادل‌های هسته‌ای به جای معادل‌های نشان‌دار، در القای بار معنایی خاص زبان مبدأ خوب عمل نکرده‌اند؛ در صورتی که یکی از مشخصه‌های بارز متون ادبی، کاربرد واژگان نشان‌دار به منظور القای نوع خاصی از ایدئولوژی در متن است که وظیفه مترجمان را در این باره دوچندان دشوار می‌کند. در پایان ذکر این مسأله خالی از لطف نیست که اصولاً کاستی‌های ناشی از عدم انتقال تمام مؤلفه‌های معنایی یک واژه در ترجمه، منجر به استفاده از برچسب «ترجمه نادرست» نخواهد شد؛ بلکه همان‌گونه که پیشتر نیز بدان اشاره نمودیم، این مسأله از «اصل دقت در ترجمه» می‌کاهد.

## منابع

- قرآن کریم.
- آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۸۹). فرهنگ معاصر عربی - فارسی. چاپ دوازدهم، تهران: نی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۳۶۳). لسان العرب. الطبعة الثانية، قم: ادب الحوزه.
- بحرانی، ابن میثم. (۱۳۷۵). شرح نهج البلاغه. چاپ اول، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
- پالمر، فرانک ریچارد. (۱۳۶۶). نگاهی تازه به معنی‌شناسی. ترجمه: کوروش صفوی، تهران: کتاب ماد.
- جعفری، محمدتقی. (۱۳۵۸). شرح و ترجمه نهج البلاغه. تهران: دفتر نشر.
- جوهری، ابوالنصر اسماعیل. (۲۰۰۹). معجم الصحاح. القاهرة: دار الحديث.
- دشتی، محمد. (۱۳۷۹). ترجمه نهج البلاغه. قم: مشرقین.
- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد. (لا.تا). المفردات فی غریب القرآن. ریاض: مرکز الدراسات و البحوث بمکتبة نزار مصطفی الباز.
- شهیدی، سیدجعفر. (۱۳۷۳). ترجمه نهج البلاغه. تهران: علمی و فرهنگی.
- طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۷۴). المیزان فی تفسیر القرآن. ترجمه: محمدباقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی
- فقیهی، علی اصغر. (۱۳۸۱). ترجمه نهج البلاغه. تهران: مشرقین.
- فیض الاسلام، سید علی نقی. (۱۳۳۱). ترجمه و شرح نهج البلاغه. تهران: بی‌نا.
- لاینز، جان. (۱۳۹۱). مقدمه‌ای بر معناشناسی زبان شناختی. ترجمه حسین واله، تهران: نشر گام نو
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۳۹۰). پیام امیرالمؤمنین: شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه. چاپ اول، قم: انتشارات امام علی بن ابیطالب (ع).
- هاشمی خوئی، حبیب‌الله. (۱۳۵۸). منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه. چاپ چهارم، تهران: مکتبه الاسلامیه.
- یارمحمدی، لطف‌الله. (۱۳۸۳). گفتمان‌شناسی رایج و انتقادی. تهران: هرمس.
- Evans, V. (2009). **How Words Mean**. Oxford: Oxford University Press.
- Lobner, S. (2000). **Understanding Semantics**. London: Arnold.